

عشق و یک دروغ

نویسنده:

مارگریت وست

مترجم:

میمنت دانا

سرشناسه: وست، مارگارت، ۱۹۲۱ - م.
 عنوان و نام پدید آور: West, Margaret
 عشق و یک دروغ / نویسنده مارگریت وست؛ مترجم میمنت دانا.
 مشخصات نشر: پر، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۳۲۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
 شابک: 978-600-8137-60-3
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.
 موضوع: English fiction -- 20th century
 شناسه افزوده: دانا، میمنت، ۱۲۸۹ - ۱۳۵۸، مترجم
 رده بندی کنگره: PZ۳/۵ع۵ ۱۳۹۶
 رده بندی دیویی: ۹۱۴/۸۲۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۸۰۱۲۰



عشق و یک دروغ



- نویسنده: مارگریت وست
- مترجم: میمنت دانا
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- ویرایش: تحریریه انتشارات
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تیراژ: ۱۱۰ نسخه
- قیمت: ۱۷,۵۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۶۰-۳ ISBN: 978-600-8137-60-3

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۶۶۴۶۶۳۶۰

*کلیه حق و حقوق این اثر برای ناشر محفوظ می‌باشد.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به اجازه‌ی کتبی از ناشر است.

www.ParNashr.ir

◆◆ سفن ناشر ◆◆

رمان «عشق و یک دروغ» اثر نویسنده‌ای نه‌چندان نامور بنام «مارگریت وست» می‌باشد که در واقع سابقه‌ی حُسن‌انتخاب خانم «میمنت دانا» در آثار دیگرش، ما را مجاب به بررسی و نهایت چاپ آن نمود.

این اثر عاشقانه صداقت و راستگویی را - هرچند که فکر کنیم به ضررمان باشد - از مهمترین اصول و ارکان زندگی دانسته و در عمق داستانی هیجان‌انگیز و پُرفرازونشیب، به بیان عواقب و اثرات آن پرداخته است.

در مورد نگارش و نحوه‌ی ترجمه‌ی اثر، همان بس که نام مترجم پُرآوازه سرزمین‌مان و صاحب ترجمه‌ی کتاب‌هایی چون «پر-اثر ماتسین» و «بابا لنگ‌دراز-اثر جین وبستر»، خانم «میمنت دانا»، آن را مزین نموده است. البته با توجه به کهن

بودن بعضی از کلمات به کاربرده شده در آن دوران، ویرایشی کلی بر آن صورت گرفت تا با تمایز از ناشران دیگری که این کتاب را به چاپ رسانده‌اند، مطالعه‌ی آن برای خوانندگان محترم این انتشارات بیشتر مورد لطف و لذت قرار گیرد.

در آخر هم جا دارد تا از همه‌ی اعضاء تحریریه انتشارات که در تمام مراحل چاپ با تلاش‌های بی‌وقفه و خالصانه‌ی خود برای هرچه بهتر شدن این اثر مدد رسان بودند، تشکر کرده و یاد و خاطره‌ی مترجم گرانقدر آن را نیز گرامی بداریم.

کانتشارات پر

۱۳۹۶ خورشیدی



راجر با شنیدن نام خود چرتش پاره شد و از آن حالت نیمه‌بیهوشی و خواب‌آلود بیرون آمد و متوجه شد که باید چند ساعتی خوابیده باشد. هنگامی که راجر بوکانان، روی صندلی راحتی در ایوان هتل دراز کشید آفتاب ملایمی به صورتش تابیده بود و زمزمه‌ی امواج دریا گوشش را نوازش می‌داد، ولی اکنون که چشم می‌گشود هوا رو به تاریکی می‌رفت و نسیم سردی می‌وزید. ناگهان صدای جوان و پرشوری سکوت را در هم شکست و گفت:

- من افرادی مثل جناب بوکانان را از خودراضی و غیرقابل تحمل می‌دانم. می‌دانی «کاتی»! این مرد پیشخدمت مخصوص، شوfer و دو اتومبیل با خود به هتل آورده، دیروز چهار دفعه لباس عوض کرده و هر شب همراه شام شامپانی می‌نوشد. مخاطب در جواب، خنده‌ی ملایمی کرد و مجدداً آهنگ اهانت‌آمیز صحبت‌کننده با یک دنیا انزجار چنین ادامه یافت:

- و اما زن برادرش! هر کس چنین لباس‌های گرانبهایی بپوشد و گل الماس روی کفش بزند زیبا به نظر می‌آید. من وقتی می‌بینم هر شب با لباس تازه‌ای به سالن غذاخوری می‌خرامد، دیوانه می‌شوم. اگر بنا بود که لباس و کفش حاضر و آماده‌ی مغازه‌های درجه سه را بپوشد آن وقت معلوم می‌شد! امروز صبح تصادفاً با هم داخل آسانسور شدیم و من به او سلام کردم و این زن به جای جواب چنان چشمانش را گرد کرد و به من خیره شد که گویی به کثافت نگاه می‌کند.

شخص مخاطب که کاتی نامیده شد خندید و با آهنگی ملایم گفت:

- این زن قابل این همه جوش و خروش نیست سیسیلی. من یقین دارم از این که تو این همه جوان و زیبا هستی به تو حسد می‌برد، تو اگر از نزدیک او را نگاه کنی خواهی دید که همه‌ی زیباییش رنگ و روغن است، اقلأً چهل سال دارد!

- می‌دانم! با وجود این، مثل یک دختر مدرسه‌ای برای آقای بوکانان ناز می‌کند. آه! کاش اصلاً به این جا نیامده بودیم؛ من ابتدا خیال می‌کردم به ما خوش خواهد گذشت، ولی کاتی جان! حقیقت اینست که ما با این محیط جور نیستیم. کسی با امثال ما، که شاهی و سنار پول جمع کرده‌ایم تا فقط روز آخر بتوانیم صورت حسابمان را پردازیم، کاری ندارد. کاش مثل پارسال به «مارکیت» رفته بودیم. آدم باید پول بی حساب و یک خروار لباس جورواجور و جواهرات داشته باشد، آن وقت به چنین هتل‌هایی بیاید. من یقین دارم مستخدمین هتل هم می‌دانند ما از چه قماش بیچاره‌ای هستیم که رفتارشان با ما تا فامیل بوکانان یک دنیا فرق دارد.